



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶
تقرير مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مباحث-الفاظ) ▶ ششم و هفتم: مفهوم حصر و عدد

ششم و هفتم: مفهوم حصر و عدد

مفهوم حصر

آیا حصر حکم بر موضوع معین دال بر مفهوم است که هیچ موضوع دیگری این حکم را نخواهد داشت، یا مفهوم استفاده نمیشود. حصر حکم بر موضوع یا با أداة است مانند إنما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها. حصر زکات در اصناف ثمانية. یا با هیئت و صیغه و ترکیب کلام مانند تقدیم ما حقه التأخیر. مثل إیاک نعبد و إیاک نستعین. در هر دو صورت آیا حصر مفید مفهوم است؟ در بحث مفهوم حصر مهم بحث از صغریات أداة حصر است نه کبرای إفاده حصر. لذا میگوییم حصر حکم در یک موضوع دال بر مفهوم است به این معنا که سنخ الحكم منوط به این موضوع است و سایر موضوعات این سنخ الحكم را ندارد بلکه من أقوى المفاهیم مفهوم حصر است. دلالت جمله حصریه بر مفهوم به جهت وجود دو رکن است:

1- تعلیق الحكم على هذا الموضوع. 2- مقصود از حکم سنخ الحكم است نه شخص الحكم.

[1]. جلسه 13، مسلسل 475، سه شنبه، 95.07.27.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گذشت که إنتفاء شخص الحكم با إنتفاء موضوع، امر مسلمی است و احتیاج به أداة حصر هم ندارد. پس أداة حصر که میگوید فقط اکرام از آن زید است اگر حمل شود بر إنتفاء شخص الحكم لغو است، بدون حصر هم إنتفاء شخص الحكم با إنتفاء موضوع ثابت است. لذا اگر پس از حصر باز هم إنتفاء شخص الحكم باشد ذکر حصر و أداة آن لغو است پس وقتی أداة حصر گفت إنما الإکرام لزید اگر مقصود این باشد که شخص اکرام مربوط به عمرو نیست این روشن است، نیاز به أداة حصر ندارد. پس لامحاله أداة حصر میخواهد بفهماند حصر سنخ الحكم را در این موضوع یعنی همه اقسام اکرام برای زید ثابت است نه غیر او.

مهم در بحث ادوات حصر بحث صغروی است که کدام أداة و ترکیب کلامی دال بر حصر است؟ اصولیان و علماء بلاغت و مفسران چند مورد را مطرح می‌کنند:

مورد اول: إنما

بعض اصولیان و مفسران قائل‌اند که إنما دال بر حصر نیست، منکرین دلالت إنما بر حصر دو گروه‌اند بعضی از راه مکابره و عناد و لجاج با حق و یک مطلب اعتقادی دلالت إنما را بر حصر منکر شده‌اند بعضی با استدلال به این نتیجه رسیده‌اند.

از گروه اول فخر رازی است که ذیل آیه 55 سوره مائده که إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون. یکی از أدله تشیع برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام آیه ولایت است. سه رکن در استدلال شیعه وجود دارد: 1- إنما دال بر حصر است 2- ولی به معنای محب نیست بلکه اولی به تصرف است. 3- أداء زکات در رکوع نماز است نه در حالت خضوع. با اثبات این سه

کلام فخر رازی

فخر رازی در تفسیر کبیرش ذیل این آیه کریمه مطالب زیادی دارد، مهمترین مطلبش در رد نظریه امامت شیعه مستند به این آیه کریمه این است که میگوید لانسلم کلمة إنما للحصر دلیل او دو آیه قرآن است: دلیل اول: سورة یونس آیه 24 إنما مثل الحیاة الدنیا کما أنزلناه من السماء میگوید اگر انما دال بر حصر باشد آیه میگوید مثل حیات دنیا فقط مانند آب باران است و مقطعی است اگر دال بر حصر باشد یعنی مثل حیات دنیا فقط مانند آب باران است در حالی که میتوان برای دنیا مثالهای دیگر مانند خواب یا خیال زد. دلیل دوم در سورة محمد آیه 36 إنما الحیاة الدنیا لهو و لعب منحصر ا حیات دنیا لهو و لعب استو اینگونه نیست بلکه گاهی حیات دنیا جهاد و شهادت است. [3]

عرض میکنیم:

به کتاب خودش تفسیر کبیر ذیل آیه 60 سورة توبه مراجعه شود إنما لصدقات للفقراء و المساکین و ابن السبیل ج 16، ص 105 میگوید آیه دلالت دارد که صدقات فقط از آن این هشت گروه است و لاغیر. و ذلك مجمع علیه بعد میگوید فلفظة إنما تفید الحصر و يدل علیه وجوه، دلیل اول: میگوید کلمه إنما مرکب است از إن و ما نافیة، إن برای اثبات است و ما نافیة برای نفی است وقتی با هم ترکیب میشوند هم باید این کلمه معنای اثباتی اش محفوظ باشد هم معنای نفی آن محفوظ باشد معنایش این است که این حکم برای موضوع مذکور ثابت است و برای غیر آن ثابت نیست. این است و جز این نیست. و هذا معنی الحصر. دلیل دوم: به کلام ابن عباس و بعض صحابه تمسک میکند که از انما حصر فهمیده اند دلیل سوم: به آیه قرآن تمسک میکند إنما الله واحد. دلیل چهارم: به اشعار شعراء عرب از جمله أعشى و فرزدق تمسک میکند و إنما يدافع عن احسابهم أنا أو مثلی و نتیجه می‌گیرد فثبت بهذه الوجه أن كلمة إنما للحصر.

کلام شیخ انصاری

بین اصولیان که با استدلال انکار کرده اند ظهور انما را در حصر مگر با قرینه شیخ انصاری است در مطارح الأنظار ص 188. میفرمایند هر چند بعض لغویین گفته اند انما ظهور در حصر دارد لکن ما که قول لغوی را حجت نمی‌دانیم که به آن تمسک کنیم از طرف دیگر بحث تبادر هم در اینجا مشکل دارد به عبارت دیگر در أداة شرط میفرمایند میتوانیم قبول کنیم که به دلیل تبادر أداة شرط مفهوم از آنها استفاده میشود اما در انما به تبادر برای افاده حصر نمیتوانیم تمسک کنیم زیرا ما که عربی اصیل نیستیم و فارسی زبانیم لذا از جهت دیگر انما مرادف فارسی ندارد تا به مرادف فارسی اش برگردیم و در آن تبادر را بسنجیم، بخلاف أداة شرط که چون مرادف فارسی دارد با برگردان فارسی میتوانیم ظهور را به دست آوریم و بگوییم در عربی هم چنین ظهوری دارد. نتیجه این است که انما دال بر حصر نیست. [6]

[1]. جلسه 14، مسلسل 476، چهارشنبه، 95.07.28.

[3]. لَا نُسَلِّمُ أَنَّ الْوَلَايَةَ الْمَذْكُورَةَ فِي الْآيَةِ غَيْرُ عَامَّةٍ، وَلَا نُسَلِّمُ أَنَّ كَلِمَةَ (إِنَّمَا) لِلْحَصْرِ، وَالْدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ [يُونُسُ: 24] وَلَا شَكَّ أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَهَا أَمْثَالٌ أُخْرَى سِوَى هَذَا الْمَثَلِ، وَقَالَ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ [مُحَمَّدٍ: 36] وَلَا شَكَّ أَنَّ اللَّعِبَ وَاللَّهْوَ قَدْ يَحْصُلُ فِي غَيْرِهَا.

[6]. الإنصاف أنه لا سبيل لنا إلى ذلك فإن موارد استعمال هذه اللفظة مختلفة و لا يعلم بما هو مرادف لها في عرفنا حتى يستكشف منها ما هو المتبادر منها بخلاف ما هو بأيدينا من الألفاظ المترادفة قطعاً لبعض الكلمات العربية كما في أداة الشرط و أما النقل المذكور فاعتباره في المقام موقوف على اعتبار قول اللغوي في تشخيص الأوضاع على تقدير أن لا يكون ذلك منهم اجتهاداً و لم يثبت ذلك إلا على تقدير اعتبار مطلق الظن كما قرر في محله و قد يتمسك بأن العلماء لا يزالون يتمسكون بحديث إنما الأعمال بالنيات بفساد العمل بلا نية كاعتمادهم على قوله الولد لمن أعتق في مثله و هو لا يجدى شيئاً إذ بعد الغض عما فيه لا يزيد عن مجرد الاستعمال.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض می‌کنیم:

این که فرمودند راه تبادر برای ما بسته است، چون عرب نیستیم دو احتمال دارد:

1- ایشان تبادر را در هر زبانی اختصاص می‌دهند به کسانی که آن لسان زبان مادرزادی‌شان است لذا اگر کسی زبانی را به تعلیم و تعلم آموخته بود دیگر نمی‌تواند تبادر داشته باشد. اگر مقصود این احتمال باشد که قابل قبول نیست زیرا چه بسا افرادی داریم که با تعلم یک زبان در تسلط بر خصوصیات آن زبان و معانی لغات بسیار جلوترند از کسانی که زبان مادری‌شان است. لغتشناسان معروف و ادباء معروف ادب عربی غیر عربند، مانند ابن خالویه ملقب به ذو النونین ادیب لغوی و مفسر و راوی شیعه ایرانی که سهم عظیمی در ادب عربی دارد.

2- ممکن است مقصود شیخ انصاری شخص خودشان باشد که اگر چنین است باز هم راه تبادر بسته نیست. در بحث تبادر توضیح دادیم که تبادر اطردادی ممکن است به این نحو که کسی که عالم به لغت نیست به علماء آن لغت مراجعه کند و معنای این کلمه را از آنها استفسار کند، از تبادر معنا به ذهن عالم به لغت یا زبان، اطمینان پیدا کند به معنای حقیقی و متبادر یک کلمه.

نتیجه: با ضمیمه دو نکته به یکدیگر ظهور انما در حصر کاملاً مسلم و مبرهن است:

الف: تصریح ادبا و عالمان بلاغت در زبان عربی.

ب: تتبع استعمالات در زبان عربی به وضوح پرشدنا که انما ظهور در حصر خواهد داشت.

البته باید دقت نمود که انما در غالب موارد ترکیب انّ با ماء کافه است و دال بر حصر است و مفهوم دارد اما در بعض موارد انما ترکیب انّ است با ماء موصوله که کسی عالم به ادب عرب باشد میفهمد. دال بر حصر نیست مانند انما توعدون لآت، این برای تأکید است نه حصر. دیگر در تحلیل اینکه انما چرا دال بر حصر است نیازی نیست وارد شویم و بعض تحلیل ادبی را مطرح کنیم که آیا انما کلمه واحد است و وضع شده برای حصر الشیء بشیء، یا تحلیلی که علماء بلاغت و ادب ذکر می‌کنند بعضشان که انما مرکب است از ان و ماء نافیه، ان برای اثبات است و ماء نافیه برای نفی است، نفی و اثبات ممتنع است بر موضوع واحد واقع شود، تناقض است لذا اثبات به موضوع مذکور تعلق می‌گیرد و نفی به موضوع غیر مذکور تعلق می‌گیرد، میشود حصر. مرحوم طبرسی رد مجمع البیان ذیل انما ولیکم الله میگوید انما مخصصة لما اثبت بعده نافیه لما لم یثبت که همین معنا است. چه این را بگوییم و چه بگوییم انما کلمه واحده است دال بر حصر و فقطیت بالأخره ظهورش در حصر مسلم است و بحث تحلیلی از منشأ ظهور هم خیلی ثمره ندارد.

دو نمونه تطبیق فقهی را اشاره میکنیم:

نمونه اول:

اختلاف شده آیا طلاق به هر صیغه ای که دال بر فراق و جدایی باشد ثابت میشود یا نه؟ مرد به همسرش بگوید انتِ خلیّة انتِ بریّة و غیر آن، یک اختلاف مهم بین شیعه و اهل سنت است مذهب تشیع قائل اند الا من شذ مانند شهید ثانی که طلاق فقط به صیغه انتِ طالق واقع میشود نه به سایر الفاظ. خلافاً للعامة قاطبة که فتوا میدهند طلاق به همه الفاظ ظاهر در این معنا واقع میشود حتی به افعال. شهید ثانی در مسالک بحثی دارند که آیا به سایر الفاظ طلاق واقع میشود یا نه میگویند منکرین به معتبره محمد بن مسلم و مفهوم حصر آن تمسک میکنند که انما الطلاق ان یقول انتِ طالق. شهید ثانی در این مفهوم حصر تشکیک می‌کنند میفرمایند روایت حلبی داریم که الطلاق ان یقول لها انتِ طالق بدون أداة حصر و میفرمایند انما در کلمات فصحاء عرب مجرد از حصر هم آمده لذا میگویند میتوانیم بگوییم طلاق به صیغ دیگر هم واقع می‌شود. اگر مفهوم حصر را قبول کردیم مانند مشهور فتوا میدهم که طلاق به غیر این صیغه واقع نمیشود.

نمونه دوم:

تعیین مصب قاعده تجاوز است. بحث مبسوطی است در جای خودش که قاعده تجاوز بعد از تجاوز از شیء است حال ورود به مقدمات عمل بعدی است یا به خود عمل بعدی در جای خودش باید بیاید. مهم این است که اگر از محل تجاوز کردی و شک کردی شکت را اعتنا نکند و کلاً شک است. استدلال به مفهوم حصر است در روایت معتبر انما الشک إذا كنت فی شیء لم تجزه، مفهوم حصرش میگوید لا اثر للشک مطلقاً إذا كنت فی شیء جاوزته. اگر مانند شیخ انصاری و مرحوم امام در بعض انظارشان ظهور انما را در حصر دچار مشکل بدانیم در این مباحث فقهی باید به شکل دیگر مشی کرد.

مورد دوم: بل اضراب

بل اضرابیه فی الجملة گاهی دلالت می‌کند که مضروب‌عنه را غفلتاً یا خطأ گفته‌ام. جاء زیدٌ بل عمرو. گاهی برای تأکید مضروب عنه است میگوید زید فاضلٌ بل فقیه. بل ترقی است. سوم بل برای ردع و ابطال مضروب‌عنه است أم یقولون به جنة بل جائهم بالحق.

در دو قسم اول مفهوم معنا ندارد. بحث در قسم سوم است که آیا دلالت دارد بر حصر حکم در این موضوع خاص یا خیر؟ بعضی ادعای دلالت بر حصر کرده اند.

به نظر ما ظهور اولیه یا وضع نمیتواند این معنا را اثبات کند. بلکه به حکم قرائن ممکن است گاهی از اوقات از بل اضرایبه حصر استفاده شود اما ظهور بل در اضراب برایش دلیل نداریم.

[1]. جلسه 15، مسلسل 477، شنبه، 95.08.01.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مورد سوم: اَنَّمَا

آیا کلمه اَنَّمَا دال بر حصر و قصر هست تا مفهوم داشته باشد؟

بعض ادبا تصریح دارند که اَنَّمَا مانند اِنَّمَا دال بر حصر است، بعضی وجوه هم ذکر کرده اند اما به نظر ما چنانکه محقق خوئی هم اشاره دارند دلیل قانع کننده ای که ظهور اَنَّمَا را در حصر اثبات کند نداریم، از تتبع موارد استعمال اَنَّمَا هم ظهور غالب در حصر وجود ندارد لذا دلالت این کلمه بر حصر اول کلام است مگر به حکم قرائن.

هیئات دال بر حصر

اما نسبت به هیئات نیز چند مورد برای دلالت بر حصر مطرح شده است:

مورد اول: تقدیم ما حقه التأخیر

عمده در بین هیئات تقدیم ما حقه التأخیر است که در مثل تقدیم مفعول بر فاعل مانند ایاک نعبد و ایاک نستعین ظهور این قضیه در حصر با تصریح ادبا و بلغا و تتبع موارد استعمال قابل قیاس است اما مطلقا تقدیم ما حقه التأخیر مفید این معنا نیست.

مورد دوم: تعریف مسند الیه

تعریف مسند الیه مفید عموم است. ما قریب به آنچه شهید صدر اشاره کرده اند میگوییم اگر مسند الیه الف و لام عموم و استغراق داشت، و مسند نسبت به آن اخص بود این کلیشه و هیئت هم ظهور در حصر دارد مثلا سؤال می کند گفتی علما را اکرام کن علما کیان اند میگوید العلماء هم الفقهاء. این مسند الیه که الف و لام دارد العلماء و مسند پس از آن اخص است که فقهاء باشد این کلیشه هم دلالت دارد بر إفاده حصر در زبان عربی.

موارد دیگری هم گفته شده که مراجعه کنید.

نکته ای در مفهوم استثناء

در بحث مفهوم استثناء بعض اصولیان قائل شده اند دلالت استثناء بر انتفاء حکم از باب مفهوم نیست بلکه منطوق است. اَکرم العلماء إلی النحوی، منطوقش حاوی دو حکم است، یجب اکرام العلماء و لایجب اکرام النحوی، به این بیان که استثناء وضع شده برای اخراج و اخراج یعنی نفی حکم مستثنی منه از مستثنی پس این نفی حکم به دلالت منطوقیه است نه مفهومیه. سؤال این است که چه فرقی دارد، اگر جمله دلالت کرد بر انتفاء حکم از مستثنی چه این دلالت به منطوق باشد یا به مفهوم؟ پاسخ این است که از نظر آثار تفاوت دارد. در جای خودش اشاره خواهیم کرد که در مواردی از جمله تمسک به اطلاق لفظی اگر معنایی جزء دلالت منطوقی باشد به أصالة الإطلاق در آن میتوان تمسک کرد و اگر جزء دلالت مفهومی باشد معلوم نیست بتوان به أصالة الإطلاق تمسک کرد از جمله در حدیث لاتعاد اثرش روشن میشود.

باید اینجا مورد توجه قرار گیرد چون در جای خودش ذکر نکردیم اما حالا بخاطر پیگیری دوستان بررسی میکنیم.

این نظریه که دلالت استثناء بر انتفاء الحکم دلالت منطوقی است نه مفهومی هر چند بعض اصولیان گفته اند قابل قبول نیست. زیرا میگویند ما به أصالة الإطلاق در مستثنی تمسک می کنیم و نتیجه میگیریم انتفاء حکم را از مطلق مستثنی پس این دلالت منطوقی است نه مفهومی.

عرض می‌کنیم:

خود این آقایان در تعریف مفهوم می‌گویند دلالت کلام بر آن حکمی که در محل نطق نیتس و مدلول التزامی است این را گفتند مفهوم. در مفهوم استثناء دقیقا این ضابطه حاکم است به عبارت دیگر در بحث مفهوم نکته محوری این بود که ابتدا تشخیص دهیم حکم مذکور در کلام شخص حکم است یا سنخ حکم است، با أصالة الإطلاق در حکم منطوق نتیجه می‌گرفتیم إنتفاء هم انتفاء سنخ حکم است و هذا معنى المفهوم. در مفهوم استثناء هم همین ملاک است که مولا گفته أكرم العلماء إلا النحاة و منطوق میگوید مولا نسبت به اکرام نحاة ساکت است یعنی اخراج کرده است مستثنی را از مستثنی منه به لحاظ حکم. این اخراج یک لازمه دارد که ثبوت حکم آخری است مطلقا برای مستثنی و این لازمه که مدلول التزامی منطوق شمرده می‌شود این لازمه مفهوم است و ثبوت حکم دیگر برای مستثنی که این ثبوت حکم دیگر برای مستثنی حکم دیگر مطلق در صورتی است که ابتدا اصالة الإطلاق در حکم مستثنی منه جاری شود بعد نتیجه میگیریم پس این حکم با اخراج مستثنی از آن فقط تعلق گرفته است به مستثنی منه لذا لازمه اش این است که مستثنی حکم دیگر سنخی دارد و هذا معنى المفهوم. فعليه این ادعا که انتفاء حکم در باب استثناء از باب منطوق است ادعای درستی نیست و انتفاء حکم لازمه اخراج مستثنی است و لازمه جریان أصالة الإطلاق در حکم مستثنی منه است.

مفهوم عدد

بعضی از اصولیان من القدماء گفته‌اند عدد مفهوم دارد. اگر مولا گفت صم ثلاثین یوما بحث این است که قبول داریم شخص حکم محدود به این موضوع است و این صوم موضوعش سی روز است و دیگر در ماه بعد این صوم وجود ندارد إنتفاء شخص حکم است و این مفهوم نیست. بحث این است که آیا عدد مذکور شود در کلام دلالت دارد که سنخ حکم مقید به این عدد است لذا صوم دیگری را دیگر مولا در ماه بعد جعل نمی‌کند لذا اگر در ماه بعد گفت صم یومین میشود معارض با این مفهوم دلیل صم ثلاثین یوما یا خیر؟ بعضی گفته‌اند عدد مفهوم دارد و دال است بر انتفاء سنخ حکم از مازاد بر این عدد.

عرض می‌کنیم:

عدد فی نفسه مانند سایر قیدها و وصف‌ها و موضوعاتی است که در کلام ذکر میشود یعنی دلالت میکند این حکم شخصی موقوف بر این عدد است اما دلیلی نداریم که اذا ذکر العدد فی اکلام مقصود سنخ حکم است و لازمه اش این است که در غیر این عدد سنخ حکمی نیست. لذا عدد فی نفسه مفهوم ندارد.

بله منشأی که شبهه شده، متقدمین از اصولیان بعضشان گفته‌اند عدد مفهوم دارد آن است که بعض موارد استعمال عدد را در أدله شرعی بررسی کرده‌اند و دیده‌اند در این موارد مسلما مفهوم ثابت است و این را تعمیم داده‌اند، وجه ثبوت مفهوم عدد در بعض موارد این است که قرائنی در کلام داریم متکلم در مقام تحدید و حصر و قصر حکم است بر این موضوع، این روشن است که هر جا قرینه بود که مولا در صدد بیان این مطلب است که سنخ حکم محدود به این موضوع است اگر چنین قرینه‌ای از خارج داشتیم بدون شبهه لازمه اش این است که پس سنخ حکم در غیر این موضوع ثابت نیست. حال اینکه مولا در مقام تحدید است چه جواب مولا با عدد باشد و چه با غیر عدد. مانند اینکه مولا میگوید أكرم العلماء از مولا سؤال میکنید من العلماء حال مولا میخواهد تعریف کنند و حدود و ثغور بیان کند که العلماء هم الفقهاء. لذا جمله دال بر حصر است. حال همین مقام تحدید گاهی با عدد است که سؤال میکنند در یک رکعت نماز چند سجده است؟ اما در مقام تحدید و حصر حکم به یک موضوع میفرمایند در هر رکعت دو سجده است یعنی هیچ وجوب سجده ثالثه در یک رکعت نیست این مفهوم عدد نیست بلکه در مقام تحدید و حصر بودن مولا است.

نتیجه عدد فی نفسه مفهوم ندارد الا اذا كان المولا فی مقام التحديد فلافرق در مفهوم بین عدد یا غیر آن.